

عیده شبرنگ و جمعی از اهالی ادبیات بررسی شد

زوار و زیارت ملاهادی



منظومه حکیم سبزواری مراجعه می‌کردم و این کتاب منبع درسی ما بود. من از همان زمان و حدود ۲۰ سال پیش به این شخصیت علاقه مند شده بودم. حکیم سبزواری برای من کاریزما داشت. شیی که مدیر واحد داستان نشر بین‌الملل در گروهی که نویسنده‌ها آنجا حضور دارند، صوتی فرستادند و اعلام کردند که نشر بین‌الملل بنا دارد زندگی برخی فقها و علما را به صورت داستانی و با شکلی جدید بنویسد، اولین کسی بودم که به پیام ایشان پاسخ دادم و نوشتم: «حاج ملاهادی سبزواری مال من است و کسی برندارد.»

دیدار با ابرار

سلسله‌ای از منابع در مورد ایشان نوشته شده بود؛ یکی از آنها کتابی بود که در دهه ۷۰ توسط یک پژوهشگر سبزواری به نام آقای قریشی سبزواری نوشته شده بود و توسط انتشارات سازمان تبلیغات منتشر شد. سلسله کتاب‌هایی با عنوان دیدار با ابرار منتشر می‌شد که یکی از آنها در مورد حکیم سبزواری بود و با عنوان «حکیم فرزانه» منتشر شد. مجموعه مقالات کنگره حکیم سبزواری و آثار دیگری هم موجود بود.

بخش دیگری از منابع به من اطلاعات می‌داد تا برای فضاسازی و شخصیت‌پردازی از آنها استفاده کنم. یکی از این منابع، کتاب «اوزان و مقیاس هادر دوره قاجار» بود. زندگی شخصیت در اواخر دوره قاجار می‌گذرد و به طور مثال آن زمان در مورد مسافت‌ها از واژه متر استفاده می‌شود. این موارد نکاتی است که نویسنده باید در مرحله پژوهش روی آنها دقیق باشد.

آیا بعد از انتشار کتاب اشاره‌ای که مبنی بر رضایت ایشان باشد را دریافت کرده‌اید؟ آیا حاج ملاهادی به خواب شما آمدند؟

نشانه‌ها فقط منحصر در خواب نیستند. نشانه‌هایی فرستادند ولی شاید قابل بازگویی نباشد چون همه در دسته تجربه‌های شخصی قرار می‌گیرند. ارتباط و علقه‌ای بین من که یکی دو سال با افکار و سبک زندگی حکیم سبزواری زیسته‌ام، با ایشان شکل می‌گیرد. این علقه به تغییر زیست من منجر می‌شود. این موضوع مهم‌ترین نشانه است.

حکیم سبزواری شخصیتی بسیار درون‌گرا داشتند. کم حرف و اهل کتمان بودند. تأکیدی که به دوستان نشر داشتم این بود که متن پشت جلد با همین کلمات شروع شود: «کتوم بود و آرام و اهل خلوت» آمدن این جمله بنا بر اصرار من بود. زندگی ایشان نشان دهنده این ویژگی است؛ سه سالی در کرمان در سکوت به سر می‌برند. بیشترین تأثیرگذاری ایشان در تصمیم‌گیری‌ها بود.

برای نویسنده‌ای که زندگی شخصیتی را می‌نویسد و آن زیست مابه‌ازای خارجی داشته، این اتفاق می‌افتد و تأثیر می‌گیرد. حتی نویسنده‌ای که شخصیتی غیرواقعی را خلق می‌کند هم با شخصیتی که زاینده ذهن خود اوست مانوس می‌شود و فکر می‌کند این شخصیت چیز دیگری غیر از خود اوست و با او هم صحبت می‌شود.

دور بودن شما از تهران چقدر بر سختی

کارتان اضافه می‌کرد؟ این اتفاق بهانه

پرتکراری برای کمتر نوشتن و کار نکردن

کسانی است که از مرکز دور هستند.

بله، بهانه و بهانه‌تراشی است. من شاغل هستم و سرکار می‌رفتم و فصل عمده‌ای از سال را درگیر شغل و دیگر درگیری‌های شخصی‌ام هستم و به طور طبیعی دسترسی به منابع برای من سخت

است اما اگر اراده وجود داشته باشد بالاخره این اتفاق می‌افتد. از این نظر گله و شکایتی بابت در دسترس نبودن منابع ندارم.

برای نگارش این کتاب سفر هم کردید؟

غیر از تهران و قم، سفری نداشتم. رونمایی کتاب در سبزواری جملۀ عنایتی بود که حکیم سبزواری داشتند. از ایشان خواسته بودم حالا که این کتاب را نوشته‌ام جایزه من یک سفر سبزواری و زیارت ایشان باشد. به واسطه حکیم سبزواری با خانواده برای مراسم رونمایی از کتاب دعوت شدیم و اکرام را به انتها رساندند. بعد زیارت ثامن الحجج (ع) و این سفر یک زیارت کامل و دلچسب بود. آبان ماه سال گذشته، هفته کتاب در مشهد بودیم و تا وارد حرم شدیم و سلام دادیم خانواده من گفتند اینجا دو رکعت نماز برای حکیم سبزواری می‌خوانم که این سفر را ایشان برای ما مهیا کردند.

چرا با وجود این که تصویری از حکیم سبزواری وجود دارد طرح جلد را به سمت دیگری بردید؟

در این مورد باید از طراح جلد سؤال پرسید، من نظر دیگری داشتم. من برنامه خودم را به طراح گفتم ولی هیچ‌کدام اجرا نشد و نظر دیگری اعمال شد. سیاست ناشر این نبود که تصویر عالم روی جلد باشد؛ نمی‌خواستند اثر مثل تذکره نامه باشد و شکلی از محتوای داستانی اثر مدنظرشان بود.

این طرح روی جلد یک پلان از زندگی ۷۸ سالگی است. ولی من نمادهایی از زندگی ایشان را مدنظر داشتم از جمله انگشتر،

دست‌نوشته و شرح حال خودنوشت ایشان و عینکی که دور آن کرباس پیچی شده است. من دوست داشتم این طور تصویرگری شود. عینک ایشان در موزه ملک است.

شاید در دیدار با ناصرالدین شاه، دیدن ماجرا از دیدن ایشان به زیبایی کار می‌افزود.

اگر دست‌نوشته‌های ناصرالدین شاه از روزنوشت آن روز را مطالعه کرده باشید متوجه نکاتی می‌شوید. این دیدار در زندگی نامه‌های حکیم سبزواری آمده است. بسیاری حکیم سبزواری را با همین یک دیدار ناصرالدین شاه می‌شناسند، یعنی حکیم سبزواری همان کسی بوده که ناصرالدین شاه در سبزواری به دیدارش رفته است.

گمان می‌شود اثر برای نوجوان است

طرح جلد و قطع کتاب طوری است که گمان می‌شود کار نوجوان است. به عنوان کاری فرهنگی چون در مورد ظاهر کتاب زیاد دخیل نبودم، نمی‌توانم نظری بدهم. ولی از نظر محتوا باید دفاع خودم را داشته باشم.

معمولا برای نشان دادن شخصیتی واقعی یک شخصیت

تخیلی در کنار او قرار داده می‌شود. یکی از سوال‌هایی که بسیاری از من می‌پرسند این است که چرا چنین اتفاقی در مورد مرحوم سبزواری نیفتاده است؟

افراد زیادی در زندگی این شخصیت آمده و رفته‌اند. گویا قرار نیست کسی برای او بماند، پدرش، همسرش، فرزندش و اموالش رفته است. او قرار نیست دلبسته باشد. این موضوع در توضیح پشت جلد کتاب نیز آمده است. او نه دلبسته دنیا بود و نه دلبسته انسان‌ها بود.

حکیم سبزواری بیشترین تعلق را به فرزندشان محمد داشتند. من این نکته را از حاج آقا انصاری قمی شنیدم. حکیم سبزواری آن فرزند خود را در سال‌های پایانی عمر از دست داد و داغ او را نیز دید.

شروع و پایان با لاله‌الا...

کار با لاله‌الا... شروع شده و با همین لفظ به پایان رسیده است. منظوری پشت این انتخاب بود، چون این کلمات آخرین حرف حکیم سبزواری بود و پس از ادای آن از دنیا رفتند. من در پژوهش متوجه شدم سبک زندگی ایشان واقعا توحیدی بود. پایان نامه ارشد من «سبک زندگی موحدان در دیدگاه ملاصدرا» است. زیست موحدان، کلیدواژه‌ای برای من بود و متوجه شدم به طور مصداقی خودش را در زندگی حکیم ملاهادی سبزواری نشان می‌دهد.

وقتی کسی در انتهای زندگی خود و در لحظه‌ای که جانش را تقدیم می‌کند می‌گوید لاله‌الا... و به این توحید توصیه می‌کند تمام زندگی ۸۰-۷۰ ساله خود را باید به همین شکل و با همین نگاه زیسته باشد.

■ فاطمه مهرابی:

نویسنده این اثر واقعا نویسنده است

سبزواری بود. زبان کتاب با فضای داستانی و تاریخی اثر بسیار متناسب است و نشان می‌دهد نویسنده این اثر واقعا نویسنده است.



من از خانم شبرنگ کارهای زیادی خوانده‌ام اگرچه منتشر نشده باشد. نثر روان و دلنشینی دارند و در قلم‌شان طنازی خاصی به چشم می‌خورد که در این کتاب هم با وجود این که زندگی نامه داستانی یک عالم است، باز آن طنازی دیده می‌شود و نگاه ظریف نویسنده در این اثر کاملا مشخص است.

به نظر من طرح جلد به این حالت صمیمانه کمک کرد و من احساس کردم چون ایشان در طول نگارش کتاب در تصویرسازی موفق بودند، آن تصویرسازی در جلد هم اتفاق افتاده است. در قالب زندگی نامه می‌توان به آن شکل کار کرد، ولی وقتی پای داستان به میان می‌آید و از تخیل صحبت می‌کنیم و می‌گوییم بخش‌هایی از این کتاب بر مبنای تخیل نگاشته شده، تصویر جلد هم تناسب خود را نشان می‌دهد.

قصه این است که این بزرگواران انتخاب می‌کنند چه کسی کتاب‌شان را بنویسد؟ ایشان را برای نوشتن این کتاب انتخاب کرده‌اند جدا از این که انتخاب ایشان هم کار روی شخصیت حکیم

